

# ویژگی تاریخی دولت در آسیا

و

## مسئله شیوه تولید آسیایی

از: موریس گودلیه

برگردان: ب. کیوان

مفهوم شیوه تولید آسیایی یکی از جالب ترین دستاوردهای مارکس است که با سرنوشت کاملاً عجیبی روبرو بوده است و می باشد. مسئله و شرط آن از این جهت اهمیت دارد که چگونه باید جامعه های شرقی و تحول آنها را توصیف کرد و چگونه باید آنها را با توالی شکل های تولید و جامعه هایی که از دوره باستان تاریخ غرب را ساخته اند، مقایسه کرد؟

### مفهوم استبداد شرقی: پیش از مارکس

پیش از مارکس اروپا از پایان قرن ۱۵ تا پایان قرن ۱۸ مفهوم استبداد شرقی را برای توصیف نظامی سیاسی و جامعه امپراتوری عثمانی به عنوان خصم ذاتی اروپا و نیز برای توصیف نظام سیاسی امپراتوری پارس و هند دوره مغول بکار می برد. اما این مفهوم از خیلی پیش تر از این تاریخ سرچشمه می گیرد؛ زیرا ارسطو در کتاب سیاست نوشت: «بربرها طبعاً برده تر از یونانی ها و آسیایی ها برده تر از اروپاییها هستند؛ چونکه در آنجا حکومت استبدادی را بدون اعتراض تحمل می کنند. چنین سلطنت هایی حکومت های استبدادی هستند. اما آنها از امنیت برخوردارند، زیرا موروثی و قانونی اند». (۱)

از قرن ۱۶، مفهوم استبداد شرقی توسط اندیشمندان متعدد از بودین Bodin تا منتسکیو (که در کتاب روح قوانین به تنظیم اصول عمومی حکومت های استبدادی پرداخت) و نیز با گزارش های مسافرتی که از شرق بازدید کرده بودند، مخصوصاً با شرح مشاهدات برنیه Bernier غنی شده است. از میانه قرن ۱۸ تا مارکس اقتصاددانان (آدام اسمیت ۱۷۵۱ و ریچارد جونز Richard Jones (۱۸۲۱) از جانشینان مالتوس) (۲) و فیلسوفان (هگل در فلسفه تاریخ؛ ۱۸۳۱) عناصر دیگری را به جدول جامعه های شرقی افزودند.

بعد، مفهوم استبداد شرقی با اندیشه های جدیدی ترکیب شد و آن این که: در شرق زمین در مالکیت دولت است. افراد در مقابل دولت برابرند، چون گرفتار همان اسارت اند. در جامعه، اشرافیت موروثی وجود ندارد. فرد تنها بنا بر مشارکتش در دولت از قدرت و ثروت برخوردار است. از این رو، بنظر می رسد که جامعه شرقی از قوانین مدنی بی بهره است. در حقیقت، مذهب در آنجا جانشین قانون است و نقش مسلط ایفاء می کند. توده جمعیت در همبودهای روستایی کنار یکدیگر قرار دارند و کشاورزی در آنجا بر صنعت مسلط است. محیط جغرافیایی و اقلیمی خشک و بایر امور آبیاری عمومی را ناگزیر می کند و دولت در این کار وظیفه کارفرمای بزرگ را بر عهده دارد. سرانجام این که این جامعه ها در سپیده دم تمدن در وضعیت تاریخی ثابت و بی تغییر باقی می مانند.

بنابراین، مفهوم استبداد شرقی آلوده به بینش ایدئولوژیک منفی و حتی نژادپرستانه نسبت به شرق است؛ چنانکه بسیاری از اظهارات منتسکیو یا هگل چنین خصوصیتی دارند. به عقیده هگل در هند «آنچه می تواند به عنوان زندگی سیاسی نشان داده شود، استبداد بدون هیچ اصل و قاعده اخلاقی یا مذهبی است» (۳). «چین و هند ثابت و بی تحرک باقی ماندند و زندگی نباتی طبیعی را تا عصر ما پایدار نگاهداشتند» (۴). از این مفهوم عیناً در مبارزه ایدئولوژیک که در غرب جریان داشت، استفاده شده است؛ زیرا تفسیر منتسکیو از استبداد شرقی به او امکان داد که غیر مستقیم از سلطنت مطلقه بوربن ها که او آن را «استبداد ترکی» می نامید، انتقاد کند. برعکس ولتر از استبداد بصیرانه چین ستایش کرد و پس از او همه کسانی که آرزو

داشتند حکومت های سلطنتی اروپا دست به اصلاحاتی بزنند که آنها بنام طبیعت و عقل به لزوم آن اعتقاد داشتند، مدافع استبداد بصیرانه شدند. در واقع، مارکس هنگام تدوین مفهوم شیوه تولید آسیایی از این نقطه عزیمت کرده است. (۵)

### مارکس: از استبداد شرقی تا شیوه تولید آسیایی

مفهوم شیوه تولید آسیایی بین ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ تدارک دیده شد. فرمول بندی روشن آن در ۱۸۵۹ در پیشگفتار «درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی» صورت گرفت. مارکس در آن نوشت: «شیوه های تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی جدید با ویژگی های برجسته می توانند دوره های تدریجی شکل بندی اقتصادی جامعه نامیده شوند» (۶). نخستین مرحله تدارک این مفهوم با سلسله مقاله های منتشر شده در ۱۸۵۳ در نیویورک دیلی تریبون و برخی نامه های مبادله شده در این دوره میان مارکس و انگلس مطابقت دارد. دومین مرحله بسیار مهم و بدیع در فاصله ۱۸۵۷-۱۸۵۸ زمانی است که مارکس «شکل های شیوه های تولید پیش از سرمایه داری» (۷) را نگاشت. دیرتر یعنی از ۱۸۷۰ تا زمان مرگ در ۱۸۸۳، مارکس در پرتو تحلیل بررسی های مورگان و دیگر قوم شناسان و پژوهش های خود درباره تاریخ کشاورزی و مسایل ارضی روسیه و اروپای شرقی چندین بار به این مفهوم رجوع می کند. سه پیش نویس نامه اش به ورا زاسولیتچ Vera Zassoulitch (۱۸۸۱) به تحول نهایی وی شهادت می دهند.

اما چرا شیوه تولید آسیایی؟ مفهوم شیوه تولید به عنوان نخستین مفهوم کلیدی تئوری مارکس، مفهومی است که در ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۶) شکل گرفت. هر «شیوه» تولید مبتنی بر «روش» مادی و «روش» اجتماعی تولید است. روش مادی عبارت از ترکیب نیروهای مولد مادی و معنوی است که هر جامعه را در یک دوره **معین مشخص می سازند**. روش اجتماعی، مجموع روابطی است که انسان ها بر پایه آنها برای تولید شرایط مادی هستی شان و تقسیم آن میان خود بر طبیعت اثر می گذارند. این روابط را مارکس، روابط اجتماعی تولید نامیده است.

مارکس به این تعریف ها دو فرض اضافه کرده است: از یک سو، فرض می کند، روابط تولیدی که در تاریخ جانشین هم می شوند، با سطح های **معین** نیروهای مولد مطابقت دارند. آنها (نیروهای مولد و روابط تولید) بنا بر تشکیل شیوه های مختلف تولید یعنی ایجاد پایه های اقتصادی گونه های مختلف جامعه ها با یکدیگر ترکیب می شوند. از سوی دیگر، فرض می کند که دیگر نهادهای اجتماعی (شکل های خانواده، مذهب، دولت و غیره) نیز با شیوه های مختلف تولید مطابقت دارند و با هم کلیت های اجتماعی ویژه ای را تشکیل می دهند که او آنها را شکل بندی های اقتصادی و اجتماعی می نامد.

پس در نظر او شیوه «آسیایی» تولید و **شکل های جامعه ای** که با آن مطابقت داشتند، چه بود؟ ما آنها را در دو محور روشن خواهیم کرد: از یک سو، روابط میان ساختارهای اقتصادی و دولت و از سوی دیگر، روابط میان شیوه تولید «آسیایی» و خصلت استبدادی دولتی که با آن مطابقت دارد.

### ۱- اقتصاد و دولت در جامعه های مربوط به شیوه تولید آسیایی

به عقیده مارکس مشخصه ویژه تولید آسیایی عبارت از اینست که در این جامعه ها دولت مالک زمین است. البته، تملک زمین به وسیله دولت در شکل های بسیار متفاوت بروز می نمود: از شکل های تعهدآور نسبتاً ناچیز برای همبدهای محلی در جایی که دولت فقط دارای نوعی مالکیت «ممتاز» بر اراضی سرزمین تحت حاکمیت خود بود، تا شکل های بسیار سخت هنگامی که دولت خود را «یگانه» مالک زمین می شناخت و برای همبدهای محلی، روستایی یا قبیله ای فقط حق تصرف و استفاده قایل بود. هنگامی که دولت خود را یگانه مالک زمین می دانست، شرط بقاء انسان ها جلوه می نمود: شرطی که باید پیش از کار انسان ها برای بدست آوردن وسایل معیشت و کسب ثروت مادی شان از طبیعت وجود داشته باشد. دولت به عنوان ارباب طبیعت، خصلت فوق طبیعی داشت و مظهر آن همچون وجودی با ماهیت خداوندی رخ می نمود که نسبت به انسان ها و اشیاء قدرت مطلق و «خودکامانه» روا دارد.

به عقیده مارکس، شکل های مالکیت یک دولت که خود را همچون همبودی برتر از همبدهای محلی با منشاء فوق طبیعی نشان می دهد، در گونه گونی به اندازه شکل های بسیار قدیمی مالکیت قبیله ای یا همبودی زمین متنوع بوده است که همزمان منشاء دوردست و پایه آن محسوب می گردد. در این چشم انداز، شیوه تولید آسیایی همچون محصول شکل های

معین روندهای تشکیل دولت و طبقات یا کاست های مسلط در بطن جامعه های پیشین قبیله ای جلوه می کند. با پیدایش دولت و تبدیل آن به «مالک» زمین همبودهایی که بر آنها اعمال حاکمیت می نمود، بهره برداری از بخشی از نیروی کار و تولید همبودها به صورت خراج یا مالیات ممکن گردید. در این حالت دولت نقش مستقیم در سازماندهی کار و روند تولید این همبودها ایفا نمی کند. اما می تواند با بسیج نیروی کار آنها برای اجرای کارهای مفید بزرگ اقتصادی (حفر کانال های آبیاری) یا سیاسی (ایجاد راههای ارتباط) مستقیماً دخالت کند. به عقیده مارکس همبودهای محلی اعم از این که این کارها مفید بوده باشند یا نه، وظیفه داشتند برای موجودیت و رشد دولتی که زیر فرمانروایی اش بودند، علاوه بر تأمین شرایط مادی و اجتماعی باز تولید خاص خود به تولید منظم مازاد برای دولت بپردازند. از این رو، بمحض این که همبودی زیر فرمان دولت قرار می گرفت. موظف بود از محل کار یا محصولات کار خود نیاز معین همبود بالاتر را به عنوان مظهر وحدت فراتر از خود تأمین کند. با وجود تولید مازاد برای دولت، اطاعت سیاسی همبود باعث می شود که بهره کشی اقتصادی از آن دوبرابر شود. این بهره کشی شکل های گوناگون دارد: مانند بیگاری ها بخاطر بزرگداشت همبود برتر، یعنی دولت که تجسم همزمان فرمانروای مستبد و واقعیت های تخیلی و خدایان بود، بیگاری ها برای ایجاد شرایط جمعی تولید یا راههای ارتباط، اجاره بها که با مالیات آمیخته بود و اغلب بصورت جنسی پرداخت می شد و خراج ها که همبودهای مغلوب به همبودهای فاتح می پرداختند. همچنین شکل های مختلف بردگی و بندگی وجود داشت که اهمیت فرعی داشتند؛ زیرا توده جمعیت که نسبت به بردگان و دیگر گروه های فرمانبردار «آزاد» بودند، در هر لحظه ممکن بود که به بیگاری یا پرداخت خراج به دولت واداشته شوند. وانگهی، اگر فرد تابع دولت است، بنا بر وابستگی اش به گروه اجتماعی بسیار وسیع، یعنی بستگی به نیاکان واحد، روستا، قبیله، کمتر به عنوان فرد مطرح است. در واقع، این گروه است که مستقیماً فرمانبردار دولت است: پس این فرمانبرداری، شکل فرمانبرداری یک همبود به همبود دیگر، شکل فرمانبرداری سیاسی، مذهبی و اقتصادی را پیدا می کند.

دولت برای حفظ ادعای خود در مالک بودن زمین و برداشت بخشی از نیروی کار و فرآورده های همبودهای محلی می بایست به قدرت یا تهدید به یاری گرفتن از قدرت دست یازد و رضایت آنها را به دلایل مذهبی و غیره کسب کند. بدین ترتیب بهره کشی از گروه های محلی توسط دولت قبل از هر چیز مبتنی بر مکانیسم ها و نیروهای فوق اقتصادی (Extra – économique) بود.

در این نوع اقتصاد، خود بسندگی گروه های محلی و این واقعیت که مالیات ها و خراج ها اغلب اوقات بر حسب جنس برداشت می شد، نه بر حسب پول مانع رشد و توسعه روابط کالایی بود. شهرهای متعدد و غالباً مهمی وجود داشت که مکان های صرف هزینه نمایندگان دولت و در عین حال نقاط مبادله مازاد محلی در برابر فرآورده های خارجی بود. کاست ها یا طبقه های سوداگر که کم و بیش در خدمت دولت و زیر نظارت آن بودند، رکن ساختار اجتماعی را در موقعیتی پایین تر از موقعیت روحانیان، جنگاوران یا مدیران دولت تشکیل می دادند. از این رو، شکل های آغازین حاکمیت و دولت با این روابط تولید و مبادله مطابقت داشت. مفهوم استبداد بیش از تعلق به مارکس در وجود آن روابط خلاصه می شود. مارکس در زمان خود طرح مطلب را از سر گرفت. اما بر اساس مفهوم شیوه «آسیایی» تولید به طرح و تدوین دوباره آن پرداخت.

## ۲- شیوه تولید «آسیایی» و «استبداد شرقی»

در این زمینه به دیدگاههای مارکس درباره خاستگاه های شیوه تولید و دولت «آسیایی» باز می گردیم. در واقع آنها محصول تحول شکل های معین همبودی مالکیت، کار و سازماندهی جامعه و بطور اساسی محصول شکل های قبیله ای و قومی بوده اند. بنا به دلایل مختلف، - مخصوصاً به دلیل توسعه جمعیتی و نظامی گروه های معین (مانند مورد پرو قدیم) یا ضرورت تمرکز قدرت برای اقدام به کارهای بزرگ، دلیلی که مارکس همان اهمیت انگلس را برای آن قایل نبود - توسعه روابط سیاسی و اقتصادی که متکی بر گروه های محلی، قبیله ای و قومی یاد شده بود، ولی آنها را در یک همبود بسیار وسیع و بنا بر این با خصلتی بسیار مجرد یکپارچه می نمود، به امر ضروری تبدیل شده بود.

این همبود بسیار وسیع، اما خیلی مجرد در این دوره فقط می توانست شکل مذهبی پیدا کند، یا به خاستگاه های فوق طبیعی توسل جوید. لازم به یادآوری است که این اندیشه مارکس همواره برای ما ثمربخش بنظر می رسد. بنابراین واقعیت، ماهیت این همبود و یگانگی آن «برای یک بخش در ذات تخیلی قبیله، در خدا و برای بخش دیگر در مستبد واقعی» (۸)، خدمتگزار این خدا مجسم می گردد. چنین است ویژگی های دولت آسیایی که قدرت آن فقط می توانست در مقیاسی که این

قدرت با خاستگاه فوق طبیعی رخ می نمود و در شخصیت های تخیلی یا واقعی، در ذات خدایی یا نزدیکان خدایان تبلور می یافت، شکل مطلق «استبدادی» پیدا کند. این خصلت خدایی یا انحصار دسترسی به خدایان چیزی است که شاه و مرید را فراسوی همه انسان ها، از جمله فراسوی آنها که همزمان ابزارها و سودبرندگان دولتی بودند که تجسم آنها: یعنی روحانیان، جنگاوران، دیوان سالاران و هر سنخ از صاحب منصبان بود، متمایز می کند. اراده و تصمیم های شاه همه حکم قوانین را داشت. مارکس برای نشان دادن این شکل قدرت مطلق اصطلاح قدیمی «دسپوتیزم» را تکرار می کند که متأسفانه ناگزیر شکلی از قدرت را در ذهن القاء می کند که هر لحظه می توانست در خودکامگی و استبداد درغلتد. در واقع، نوع و چگونگی اعمال قدرت یک شاه «آسیایی» به علت های اجتماعی و شرایط تاریخی که وجود روابط و قدرت های فوق محلی و قبیله ای را «ضرور» کرده بود، باز می گردد.

مارکس در تکمیل اندیشه قدرت «استبدادی» (Despotique) یا بهتر بگوییم تکمیل مضمون اندیشه یادشده این ایده را مطرح می کند که توده انسان های آزاد در جامعه های شیوه تولید آسیایی در برابر دولت در نوعی رابطه «بردگی تعمیم یافته» قرار داشتند؛ زیرا وضعیت انسان آزاد طوری نبود که فرد از بیگاری یا پرداخت خراج به دولت معاف گردد. با اینهمه، این واقعیت که او آزاد بوده است، در هیچ موردی نمی توان وضع او را با وضع برده وابسته به ارباب در جامعه های یونانی - لاتینی دوره باستان یا با وضع رعیت وابسته به زمین های مزروعی یا خانواده در جامعه های فئودالی غرب در قرون وسطی اشتباه کرد (۹). با اینهمه، هنگامی که مارکس به حساب خود مفهوم استبداد شرقی را تکرار می کند، در نظر ما عیناً همان شرط ها تحمیل می شوند.

مارکس چندین بار به این اندیشه باز می گردد که دولت شیوه تولید آسیایی با عهده دار شدن مالکیت یا کنترل نهایی شکل استفاده از زمین مانع رشد مالکیت خصوصی زمین می گردد و این رشد را متوقف می کند و از آن دو نتیجه ببار می آید: یکی «استبداد شرقی» و دیگری اهمیت مخصوص مذهب در فرهنگ و طرز کار جامعه های شرقی.

با توجه به این واقعیت ساختار اجتماعی و سرشت «طبقات مسلط» در جامعه های شیوه تولید آسیایی بسیار متفاوت با ساختارهای جامعه هایی است که طبقات مسلط در آن صاحب زمین اند و از کار دیگران بر شالوده پایه ای خاص، مستقل از دولت سود می جستند. این وضع به آنها امکان داده بود که با تکیه بر این پایه با دولت به مخالفت برخیزند. این پایه خاص به همان اندازه از شکل های مالکیت مشترک که در سطح محلی باقی می ماند، مجزا و متمایز بود.

برعکس در جامعه های مربوط به شیوه تولید آسیایی یک فر یا گروه اجتماعی تنها در مقیاسی می توانست زمین و کار فرد دیگر را تصاحب کند که شغلی در دولت داشته باشد و یا مجاز بوده است آنها را بطور موقت یا دایم برفع دولت بکار گیرد. اما هنگامی که این حق استفاده موروثی شد، پایه قدرت مجزا از دولت شروع به شکل گیری نمود.

بر پایه این واقعیت، طبقه مسلط در جامعه های شیوه تولید آسیایی فقط می توانست با دولت و فراسوی آن با نماینده دودمان فرمانروا که مولود گروه اجتماعی ای بود که کنترل دولت را کسب و تسخیر کرده بود، در آمیزد. بدیهی است که این گروه نمی توانست بدون کمک افراد متعدد و گروه های اجتماعی چون روحانیان، جنگاوران، مدیران، قاضیان، صاحب منصبان از هر سنخ که وظایف، مشاغل و مسئولیت های دولتی را بر عهده داشتند، دولت را رهبری و هدایت کند. و در مقیاسی که گروه های مختلف محلی، قبیله ای، قومی و غیره به شکل دادن پایه دولت ادامه می دادند و سلسله مراتب خاص آن را حفظ می کردند (که قدرت آن از این پس در صورتی قانونی بود که دولت آن را برسمیت می شناخت)، طبقه مسلط جامعه های شیوه تولید آسیایی رأس قشر بندی اجتماعی بغرنجی را تشکیل می داد که بسیار متفاوت با طبقات مسلطی بود که در غرب بر پایه شکل های متفاوت مالکیت زمین جدا از دولت گسترش یافته بود. برای سود جستن از یک فرمول، می گوییم که در «شرق» وضع از این قرار بود: دولت بر طبقات مسلط فرمانروا بود و در واقع همچون پایگاه و تکیه گاه شان به آنها خدمت می نمود. حال آنکه در غرب جریان عکس آن است: یعنی طبقات مسلط پایگاه دولت را تشکیل می دادند و بر آن فرمانروا بودند و هنگامی که پای منافع آنان در میان بود، آن را تغییر می دادند.

به عقیده ما اینها عناصر اصلی مفهوم های شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی نزد مارکس راه تشکیل می دهند. اما این مفهوم ها بسته و منجمد باقی نماندند، بلکه طی زندگی مارکس تحول یافتند. در سطرهای آینده راستای این تحول را شتابان مرور می کنیم:

### ۳- تحول مفهوم شیوه تولید آسیایی نزد مارکس

در ۱۸۵۳ هنگامی که مارکس در نیویورک دلی تریبون درباره نتایج «تخریب نظام اجتماعی هند» بر اثر سلطه بریتانیا تفسیر نوشت، ناچار پیرامون خصلت های آغازین جامعه های شرقی به تفکر پرداخت. از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ این تفکر او را به کنکاش درباره نظام های اجتماعی شرق و غرب قدیم سوق داد. در عین حال، او به «غیر شرقی کردن» شیوه تولید آسیایی مبادرت کرد، زیرا در «شکل ها» (۱۰) مفهوم را برای پرو و مکزیکی پیش از کریستف کلمب و سلت های قدیم عیناً بکار برد. این مفهوم با از دست دادن مرجع های «آسیایی» اولیه اش از این پس یک سلسله جامعه های گذشته و همچنین حال را نشان می دهد که از دیدگاه وی از لحاظ ترکیب شکل دولت فوق محلی، که مالکیت یا کنترل زمین را عهده دار است و گروه های محلی، که مورد بهره کشی و احتمالاً تحت ستم آن است، وجه مشترک دارند. این همبدها در اساس با حفظ ظرفیت بازتولید خود بدون کمک دولت که اغلب به تصاحب بخشی از نیروی کار و تولیدشان بشکل بیگاری ها و خراج ها بسنده می کند، در واقع نسبت به سرنوشت دولت و از جمله نسبت به هجوم اقوام خارجی که دودمان فرمانروا را برمی اندازند و رئیس و خاندان خود را بجای آن می نشانند، بی تفاوت اند. در این دوره مارکس برخی دیدگاه های بشدت قوم مدارانه پیشینیانش را به سود خود مورد استفاده قرار می دهد؛ او این فرمول هگل درباره هند را، که گفته بود: «به هیچ وجه تاریخ یا دست کم تاریخ شناخته شده نداشته است» (۱۱) اقتباس نمود. و در این باره نوشت: «امپراتوری عظیم و نیمه بربر چین علی رغم زمان رشدی گیاه وار داشت» (۱۲).

دیرتر، مارکس در کتاب نخست کاپیتال (۱۸۶۷) به این اندیشه ها باز می گردد و تأیید می کند که همبدهای روستایی، آنطور که در هند آنزمان دوام یافتند «کلید تغییر ناپذیری جامعه های آسیایی را بدست می دهند، تغییر ناپذیری بس عجیبی که با انحلال و بازسازی بی وقفه دولت های آسیایی و تغییر قهرآمیز دودمان های آن مابینت داشت» (۱۳). این فرمول مبهم است و موجب تضادهای معینی در دیدگاه های مارکس می شود: زیرا دودمان ها دولت نیستند. دودمان ها هنگامی که یک گروه اجتماعی جدید دولت را قبضه می کند، ممکن است تغییر یابند و دولت را به خدمت درآورند. اما دولت می تواند در ذات خود بهمان ترتیب باقی بماند. به علاوه، اگر «استبداد شرقی» شکل دولتی است که با شیوه تولید آسیایی مطابقت دارد، اگر این استبداد بطور ارگانیک با تملک زمین های همبدهای محلی توسط دولت در پیوند است، در این صورت «دولت آسیایی» تا آنجا دوام دارد که آنها دوام دارند و تا آنجا بازتولید می شوند که آنها بازتولید می شوند. در این مفهوم دولت استبدادی همپای آنها تغییر ناپذیر است. مارکس در این باب یادآور می شود که در شرق، سرزمین تمدن های قدیم، «فاتحان بربر کم و بیش بسرعت به تسخیر تمدن برتر تابع های شان درآمدند» (۱۴). از ۱۸۵۳ مارکس در برابر «تغییر ناپذیری» جامعه های آسیایی این مسئله را مطرح کرده بود که «بشریت در وضعیت اجتماعی آسیا می تواند سرنوشت خود را بدون انقلاب بنیادی به کمال برساند» (۱۵). پس در این صورت، برای او بریتانیایی ها «نخستین فاتحان تمدن برتر از تمدن هند» با وجود دنبال کردن «پست ترین منافع» همچون «افزارهای ناآگاه تاریخ در برانگیختن این انقلاب» (۱۶) جلوه می کنند. او در این خصوص نوشت: «بریتانیا مأموریتی دوگانه در هند انجام داد: یکی ویرانگر و دیگری اصلاحگر، انهدام جامعه قدیمی آسیا و استقرار پایه های مادی جامعه غربی در آسیا» (۱۷).

اما از ۱۸۷۰، مارکس در چشم انداز بی پایان رساندن کتاب سوم کاپیتال که به تئوری درآمد ارضی اختصاص داده شد، هنگام تحلیل عمیق تحول شکل های مالکیت ارضی در اروپا و مخصوصاً در آلمان و روسیه تغییر عقیده داد و بدین منظور به مطالعه روسیه پرداخت. آنچه از این پس در او تأثیر گذارد، نیروی حیاتی همبدهای کشاورزی است. او این همبدهای باستانی، ابتدایی را متمایز کرد و نشان داد که آنها در روسیه با پشت سر گذاردن زمان تا قرن ۱۹ دوام آوردند. او در ۱۸۸۱ به این نتیجه رسید که انگلستان در سرزمین هند هیچ نقش فرضی تمدن بخشی ایفاء نکرده است. شیوه تولید آسیایی و شکل های دولت ها و جامعه های مربوط به آن از این پس برای او به مثابه نتایج یکی از راه های تحول بنظر می رسد که بر اساس فروپاشی شکل بندی «ابتدایی» جامعه بشری ممکن گردید. چنانکه مشهود است، مجموعی از شکل های همبدها در انواع و عصرهای مختلف که مارکس آنها را «ابتدایی» یا «باستانی» نامید، مرتبط بهم بوده و با هم همزیستی داشته اند. شیوه

تولید آسیایی بر پایه «کمون کشاورزی» که مارکس آن را شکل «واپسین» و «تازه تر» شکل بندی «ابتدایی» جامعه بشری تلقی نمود، بوجود آمد. البته این شکل همیود «در عین حال یک مرحله گذار به شکل بندی فرعی جامعه، گذار جامعه مبتنی بر مالکیت مشترک زمین به جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی است. شکل بندی فرعی [...] سلسله جامعه های مبتنی بر بردگی و زمین بستگی را در بر می گیرد. اما آیا این بدان معناست که وظیفه تاریخی کمون کشاورزی جبراً باید به این نتیجه بیانجامد؟ به هیچ وجه، دوآلیسم ذاتی آن یک آلترناتیو (بدیل) می پذیرد: عنصر مالکیت آن بر عنصر جمعی آن یا عنصر جمعی آن بر عنصر مالکیت آن می چربد. همه چیز بستگی به محیط تاریخی ای دارد که، (شکل بندی موصوف . م) در آن قرار گرفته است» (۱۸).

تنها بر اساس شکل های مختلف مالکیت غیر کمونی زمین، مالکیت خصوصی باستانی، مالکیت فئودالی و غیره است که بردگی، زمین بستگی (سرواژ) و دیگر شکل های انقیاد شخصی به شرایط توسعه عظیم خود راه می یابند و خصلت های دیگری را به شکل های جامعه ها و دولت هایی که روی این پایه ها بنا شده اند، می افزایند؛ مخصوصاً خصلت هایی را اضافه می کنند که به جامعه های واقعی طبقاتی مربوط می گردد.

از این رو، دو سال پیش از مرگ مارکس، شیوه تولید آسیایی در دید وی همچون شکل آغازین گذار جامعه های ابتدایی به جامعه های طبقاتی جلوه می کند که شاید حتی رایج ترین شکل گذار در جریان تاریخ است. این شکل گذار به وجود شکل بغرنج همبود کشاورزی وابسته بود. از این پس «نیروهای حیاتی» این همبود که مولود خصلت دوگرایی (دوآلیستی) ساختارهایش بود، از جانب مارکس مورد تأکید قرار می گیرد. و او در این باب تا آنجا پیش رفت که نوشت: «نیروی حیاتی همبودهای ابتدای بطور مقایسه ناپذیر بسیار بزرگتر از نیروهای حیاتی جامعه های سامی، یونانی، رومی و غیره و نیز به مراتب بزرگتر از نیروی حیاتی جامعه های مدرن سرمایه داری بود» (۱۹).

شیوه تولید آسیایی بسیار محدود همچون شکل ناقص، ناکامل و نارسای گذار جامعه های ابتدایی به جامعه های طبقاتی بنظر می رسد. شکلی که ناکاملی آن ضرورتاً موجب رکود چندصدساله جامعه های بنا شده روی این پایه و تغییرناپذیری و در واقع سکون و جمودشان در تاریخ شده و آنها را از تاریخ بی بهره کرده است.

جامعه های شیوه تولید آسیایی برای مارکسی چنین جلوه می نمود که کاملاً به جامعه های طبقاتی و به شکل بندی فرعی جامعه تعلق ندارند؛ زیرا در آنها ساختارها و روابط اجتماعی مربوط به همبودهای ابتدایی با دیگر ساختارها و روابط اجتماعی که جامعه های طبقاتی را توصیف می کنند، ترکیب می شوند. از این پس، شیوه تولید آسیایی دینامیسم خاصی دارد که می تواند آن را در راستاهای مختلف تحول دهد؛ مثلاً آن را - در پی زوال کم و بیش کامل شکل های مالکیت کمونی که خاستگاهش را نشان می دهد - در راستای جایگزینی جامعه های طبقاتی هدایت کند. از این روست که شیوه تولید آسیایی در ژاپن به سمت شکل فئودالی اقتصاد و جامعه، در چین به سمت شکل های مختلف مالکیت خصوصی با حفظ کنترل دولت بر آنها و در غرب به سمت شیوه تولید برده داری تحول یافت. انگلس به نوبه خود در «اروپای فرانک» (۱۸۸۲) تصریح می کند که قبیله های ژرمنی توانستند به سمت شیوه تولید آسیایی تحول یابند؛ چونکه آنها منطقه های اروپایی تابع امپراتوری رم را در دوره ای که شیوه تولید برده داری و نظام مالکیت خصوصی زمین (۲۰) از هم می پاشید، به تصرف درنیاورده بودند. پس از هجوم امپراتوری رم و زوال آن - جامعه های ژرمنی و جامعه های محلی که آنها تسخیر کرده بودند، در سرزمین گل قدیم و در آلمان بسوی شیوه تولید «فئودالی» مبتنی بر مالکیت اربابی زمین که بسرعت از کنترل دولت خارج می شد، تحول یافتند.

### ترازنامه انتقادی مفهوم شیوه تولید آسیایی

ترازنامه واقعی انتقاد از مفهوم شیوه تولید آسیایی باید مبتنی بر آثار کارشناسان جامعه هایی باشد که مارکس آنها را در گروه: هند، ایران، پرو و یونان باستان و غیره ردیف کرده است. در این جا ما خود را به ارائه دیدگاهمان که دیدگاه یک قوم شناس است و بطور غیر حرفه ای به تاریخ می پردازد، محدود می کنیم؛ و تنها روی نقاطی تأکید می ورزیم که بنظر ما فایده تئوریک خود را حفظ کرده است.

۱- نخستین نقطه قوت مفهوم شیوه تولید آسیایی در این است که مفهوم بسیار قدیمی استبداد شرقی را درباره روندهایی که دولت، کاست ها یا طبقات مسلط را بر اساس رشد شکل های قدیمی قبیله ای و همبودی مالکیت، کار و سازمان جامعه پدید می آورند، به دید تازه ای تبدیل کرده است. این نظر همزمان مورد توجه قوم شناسان و تاریخ دانان قرار گرفته است.

۲- مارکس با پیوند دادن و جود استبداد شرقی و قدرت «مطلقه» دولت به این مسئله که دولت عهده دار مالکیت زمین، منبع معیشت و ثروت های محلی است، کار تازه ای انجام داده است.

۳- این اندیشه که دولت توانست در یک وجود خیالی، در یک خدا مجسم گردد و تملک زمین توسط دولت چونان چیزی جلوه کند که پایه های فوق طبیعی دارد، مورد توجه قوم شناسان و تاریخ دانان است.

۴- بطور کلی ملاحظات مارکس درباره شیوه تولید آسیایی نشان می دهد که او برای شکل های همبودی مالکیت و سازماندهی زندگی اجتماعی در تحول بشریت اهمیت قابل بود. در این خصوص، او به عصر خود و آثار مورر Maurer، مورگان Morgan، کووالوسکی Kovalevski و غیره مرتبط است و با آنها سروکار دارد.

۵- مارکس در مقایسه با جامعه ها و دولت های شیوه تولید آسیایی، خصلت بسیار ویژه تاریخ غرب را که با پیدایش دولت - مدینه ها در یونان شروع به شکل گیری نمود، نشان داد. در بطن آنهاست که مالکیت خصوصی زمین جدا از مزرعه عمومی L'ager publicus، زمین دولتی، یعنی همبود شهروندان و انسان های آزاد مدینه رشد می یابد. در این چارچوب است که استفاده از بردگان برای تولید کالاها اهمیت زیادی کسب می کند.

۶- موضع گیری مارکس نسبت به برده داری و زمین بستگی روشن است و با توجه به روایت دستکاری شده مارکسیستی در این زمینه چیز کمی از آن باقی مانده است. به عقیده مارکس برده داری و زمین بستگی وجود دارند و حتی در دوره های مختلف تاریخ در بسیاری جامعه ها از جمله در جامعه های شیوه تولید آسیایی همزیستی دارند. از نظر وی، برای این که بردگی یا زمین بستگی به عنصر اصلی شیوه تولید مبتنی بر بهره کشی از کار دیگری تبدیل شود، شرایط ویژه ای لازم است.

۷- اندیشه توسعه محدود تجارت، جز تجارت ثروت های مصرفی، در بطن جامعه های شیوه تولید آسیایی. همزمان به برداشت درآمد و خراج بیشتر از محصولات یا کار و کمتر از پول توسط دولت و کنترل تجارت به وسیله دولت مربوط است.

۸- این اندیشه بیش از پیش نزد مارکس حضور داشت که شیوه تولید آسیایی و شکل دولت آن توانست بترتیبی تحول و زوال یابد که جایش را به شیوه تولید «باستانی» در یونان باستان و چه به شکل تولید فئودالی در ژاپن و یا چیز دیگری در چین همراه با توسعه شکل های مختلف مالکیت خصوصی که زیر کنترل دولت بود، بسپارد.

در برابر این نقاط جالب، نقاط ضعف متعدد هم وجود دارد، بطوریکه شیوه تولید آسیایی امروز برای بیان ساختارها و تحول جامعه های شرق، آمریکا و اروپا که ظاهراً آن را هم در بر می گیرد، ناکامل و نارسا جلوه می کند. این که قوم مداری و حتی نژاد پرستی استبداد و برده داری تعمیم یافته را ایجا کرده است امروز پذیرفتنی نیست؛ اگر چه مارکس با تأکید بر این که موضوع ها چنان نیستند که اروپاییها می پندارند، این نوع داوری ها را تخفیف داده بود. به علاوه، با این که مارکس در ۱۸۵۹ در پیشگفتار (منتشر نشده) «مقدمه بر نقد اقتصاد سیاسی» شیوه تولید آسیایی را همچون دوره «پیشرو» بشریت ارزش یابی کرد و در ۱۸۸۱ نیروی حیاتی کمون های روستایی را که پایه آن بود، کشف کرد، معذالک هرگز اندیشه سکون چندصد ساله جامعه های شرقی را که از پیشینیان خود اخذ کرده بود، حذف نکرده است. ممکن است این داوری با خصلت بسیار محدود اطلاعات متکی بر تاریخ این جامعه ها که در اختیار انسان های قرن ۱۸ و ۱۹ بود، مطابقت داشته باشد. اما این با آنچه که ما از آن وقت درباره تاریخ اسلام، چین و یا ایران و غیره آموخته ایم، هیچ مطابقت ندارد.

البته، ضعف اساسی مفهوم شیوه تولید آسیایی آنجا نیست. در حقیقت در چارچوب خصلت بسیار عام آن است که می توان این مفهوم را برای دهها جامعه شرق و همچنین غرب، آمریکای پیش از کریستف کلمب و نیز آفریقای پیش از استعمار و همه دوره ها از باستان تا دوره های جدید بکار برد.

در واقع، مفهوم شیوه تولید آسیایی برای نشان دادن دولتی که در قدرت استبدادی متمرکز بود و بر جمعیت های فعال در همبودهای روستایی و قبیله ای یا قومی فرمانروایی داشت، برای اکثریت گرایش به تقلیل داشته است. این دولت مانع از مالکیت تمام و کمال زمین های خود بود و تصرف و استفاده از این زمین ها را در ازاء بیگاری و خراج واگذار می نمود. این اندیشه که دولت موصوف بر اثر ضرورت سازماندهی کارهای بزرگ بوجود آمد، برای مارکس اهمیت مرکزی نداشت.

تصدیق می‌کنیم که تقلیل مفهوم شیوه تولید آسیایی به این چند عنصر، بنظر می‌رسد، غیر از کاربرد دقیق، دست کم با برخی جنبه‌های چین‌مینگ‌ها و هند دوره مغول و همچنین با جنبه‌های معین اینکا و هم روسیه قدیم مطابقت دارد. اما میان زوال سلطنت‌های مقدس پیشین و شکل بندی دولت متمرکز در چین از قرن ششم تا قرن سوم پیش از میلاد، عصری که طی آن کنفوسیوس گرای بی‌وجود آمد، و تشکیل امپراتوری عثمانی که با فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳ به کشورگشایی بی‌زانس قدیم پایان داد و بنام اسلام اعلام کرد که زمین متعلق به خدا و نماینده آن در زمین، سلطان است، چه وجه مشترکی وجود دارد؟ و چگونه باید این جامعه‌ها را با هند کاست‌ها در پیش و پس از فتح آن توسط مغول‌های مسلمان شده مقایسه کرد؟ آیا این دولت‌ها، امپراتوری‌ها و اقتصادها به یک اندازه به شکل‌های ویژه شیوه تولید آسیایی و دولت استبدادی منطبق با آن مربوط اند؟ بدیهی است که جواب منفی است. چگونه باید نوعی از شیوه تولید آسیایی گاه مجزا چون ژاپن را که به سوی شکل فئودالی سازماندهی اقتصاد و قدرت که هرگز وظایف مقدس امپراتوری را زیر سؤال نبرد، تحول یافت و نوع دیگر آن را که در سلسله مراتب کاست‌ها در وظایف و چارچوب خود چنانکه در هند برهمن‌ها و راجه‌ها دیده می‌شود، زندانی بود، درک کرد؟

مفهوم شیوه تولید آسیایی بدلائل متعدد ظرفیت توضیح این تفاوت‌ها را ندارد. از میان آنها می‌توان روی دو دلیل درنگ کرد؛ زیرا این دو دلیل امکان می‌دهند که مفهوم شیوه تولید آسیایی را با دو تز اساسی مارکس مقایسه کنیم: یکی اندیشه وجود روابط متناسب میان نیروهای مولد در رابطه تولید و دیگری این اندیشه که روابط تولید بخاطر سازمان دادن کار و توزیع فرآورده‌های کار نقش قطعی ایفاء می‌کنند.

در حقیقت، مارکس هرگز نشانه‌های دقیقی برای نوع نیروهای مولد که شیوه تولید آسیایی با آنها مطابقت کند، ارائه نکرده است. او به ترکیب‌های مختلف کشاورزی و صنعت که بازتولید همبودهای محلی را تأمین می‌کردند، اشاره کرده و بیش از این چیزی نگفته است. او از شیوه تولید آسیایی به عنوان عصر «پیشرو» تاریخ بشریت، عصری که شاهد پیشرفت نیروهای مولد بود سخن گفته (۲۱)، اما بیش از این درباره آن پیشرفت و آن نیروهای مولد توضیح نداده است. به علاوه، او روی رکود هزارساله نیروهای مولد در جامعه‌های آسیایی که به ثقل بیگاری‌ها و خراج‌های تحمیلی دولت‌های معین استبدادی به تابع هایشان مربوط می‌گردد، تأکید دارد. پس این فرمول‌های بسیار مبهم امکان نمی‌دهند که معلوم گردد رشد نیروهای مولد در چه سطحی با پیدایش این یا آن شکل شیوه تولید آسیایی مطابقت داشت. البته تاریخ تکنیک‌ها در قرن نوزده هنوز در مرحله جنینی قرار داشت و مارکس نخستین کسی است که از این وضع ابراز تأسف نمود. البته، توضیح‌های او، درباره دیگر جنبه‌های اساسی شیوه تولید آسیایی و نیز پیرامون روابط اجتماعی که این شکل تولید را از دیگر شکل‌های اجتماعی تولید متمایز می‌کند، هنوز بسیار مبهم اند و برای ساختن یک ابزار تحلیل تاریخی تکافو نمی‌کنند. زیرا «مالکیت زمین از طرف دولت» که از دید مارکس عنصر ویژه روابط تولید شیوه تولید آسیایی را تشکیل می‌دهد و شکل‌های بسیار متفاوت پیدا می‌کند، رشد نیروهای مولد مادی و معنوی را متوقف یا تسریع می‌کند و به شکل‌های شدید یا خفیف دخالت دولت برای برداشت قسمتی از نیروی کار کسانی نیاز دارد که ثروت‌های خود را از بهره برداری زمین کسب می‌کنند. این که گفته می‌شود درآمد ارضی و مالیات در این جامعه‌ها گرایش به درآمیزی دارند، چونکه دولت همزمان به عنوان مالکیت و حاکم عمل می‌کند، نکته‌ای مهم است. ولی برای توصیف ماهیت روابط تولید و بهره برداری خاص در شیوه تولید آسیایی مخصوصاً اگر برداشت این درآمد - مالیات نه در سطح افراد و خانواده هایشان، بلکه در سطح همبودهای محلی است که اینان بطور جمعی عهده دار آن بوده اند، کافی نیست. در این حالت درآمد - مالیات شکل خراج پیدا می‌کند که از جانب همبودها به دولت پرداخت می‌شود. گاه مارکس از شیوه تولید آسیایی به عنوان شیوه تولید خراجی یا خراجگیر (Tributaire) صحبت می‌کند.

بنابراین، در تمام مواردی که دولت مستقیماً در روند کار و در شیوه‌های تولید همبودهای محلی برای بازسازماندهی آنها بنا بر عقاید و هدف‌های خود دخالت نمی‌کند، برداشت درآمد - مالیات در سطح همبودهای محلی کم و بیش روندهای کار و شیوه‌های تولید را که درون این همبودها جریان دارند، دست نخورده باقی می‌گذارد. پس عنصر ویژه و مشخصه روابط تولید شیوه تولید آسیایی، یعنی مالکیت زمین بوسیله دولت که بصورت نوعی خراج گروهی پرداخت شده توسط همبودها جنبه مادی پیدا می‌کند، می‌تواند با همه انواع روابط تولید واقعی که تقریباً در زیر رابطه دولت - مالک و همبودهای محلی مستور می‌ماند، پیوند یابد. از این رو، روابط تولید شیوه تولید آسیایی همواره در یک بخش نامعین است، زیرا آنها روند کار و



شیوه های تولید محلی بسیار متنوعی را در بر می گرفتند؛ از زمانی که دولت عامل مستقیم در روند تولید نیست و وظیفه مدیریت در این روند را ندارد، وظیفه ای که مبتنی بر نوع نیروهای مولدی است که بوسیله این روند بکار می افتد، همه چیز بصورت رابطه خاص تولید در شیوه تولید آسیایی و شکل خراجی بودن بهره کشی نیروی کار که این رابطه را تحقق می بخشد، جریان می یابد. درحقیقت آنها ناگزیر بوده اند نسبت به مرزبندی های مشخص شیوه های تولید محلی که در آن چارچوب عمل می کردند، بیگانه و بی تفاوت بمانند.

سرانجام این که اگر شیوه تولید آسیایی فقط یک شیوه تولید خراجی است، حقیقتاً نمی تواند یک شیوه تولید باشد. در اینصورت آنچه شیوه تولید آسیایی نامیده شده، برای توضیح پیدایش شکل های دولت خودکامه و مستبد که در فکر مارکس فراهم آمده، کافی نیست. برای این که چیزی بعنوان شیوه تولید آسیایی وجود داشته باشد، لازم است که وجود دولت از درون و بطور مداوم شرایط اجتماعی و مادی تولید را تغییر دهد.

### سرنوشت شگفت انگیز شیوه تولید آسیایی

پس تصدیق می کنیم که چرا این مفهوم پس از تجدید حیات در دهه ۱۹۶۰ دوباره از آلمان به بعد در بحث های تئوریک تاریخ دانان و انسان شناسان مارکسیست و غیرمارکسیست به جای فرعی رانده شده است. از این رو، شیوه تولید آسیایی سرنوشتی را از سرگذرانیده که همواره شگفت و غیرعادی بوده است. این که مارکسیست ها در پایان قرن گذشته و آغاز قرن ۲۰ این مفهوم را کم می شناختند و از آن کم استفاده می کردند، بخاطر اینست که متن های اصلی معرف آن تنها در ۱۹۳۹ در روسیه و در ۱۹۵۳ در برلین (۲۳) منتشر شد. با اینهمه، روزا لوکزمبورگ یا لنین که روسیه را کشوری نیمه «آسیایی» می دانست، از آن بی خبر نبوده اند. همین کمبود متن ها در ۱۹۰۹ یلخالف را به این تصدیق کشاند که گویا مارکس و انگلس در پایان حیات خود زیر تأثیر مورگان این مفهوم را ترک کرده بودند. اما اکنون می دانیم که این موضوع نادرست است. پس از انقلاب بلشویکی و مخصوصاً پس از ناکامی شورش های انقلابی چین در ۱۹۲۹ این مفهوم در دو گردهمایی مشهور در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ در تفلیس و بعد در لیننگراد بررسی شد تا فهمیده شود که آیا مفهوم موصوف می تواند به درک ویژگی های جامعه ها و تاریخ آسیا کمک کند: نتیجه منفی بود. زیرا شیوه تولید آسیایی به مثابه یکی از مفهوم های مارکس رسماً یا تقریباً توسط کسانی که آن را از میراث های انقلابی اعلام می داشتند، از مارکسیسم طرد شد. اما در همان زمان این مفهوم توسط کارل ویتفولگ Karl Wittfogel یکبار برده شد. ویتفولگ چین شناس نامداری است که به انتقاد از سوسیالیسم استالین در روسیه پرداخت و آن را به مثابه مسخ جدید استبداد شرقی نیاکان ارزش یابی کرد.

بعد، در آغاز دهه ۱۹۶۰، پس از چند سال بحث و گفتگوهای بسیار آزادی که در پی گزارش خروشچف در انتقاد از استالین براه افتاده بود، بحث وسیعی این بار میان عموم کارشناسان مسایل آسیا و تاریخ باستان درگرفت؛ مقارن ۱۹۷۲ این بحث ها دوباره فروکش کرد. اکثریت تاریخ دانان و قوم شناسان کشورهای شرق به رد مفهوم مورد بحث پرداختند و با آن به مخالفت برخاستند. در غرب هنوز گاه گاه به آن به عنوان یک روش تقریبی و موقت درک منطق شکل بندی های اقتصادی و اجتماعی که روابط قبیله ای - همبودی را با ساختارهای دولت ترکیب می کند و آنها را در بطن خطوط مختلف تحول بشریت قرار می دهد، رجوع می کنند. بنابراین کاربرد آن خود را با محدودیت بسیار زیاد روبرو می بیند. مثلاً آن را می توان برای سلطان نشین های جنگجوی چین باستان و مطمئنانه در مورد امپراتوری چین سونگ ها Song، به عبارت دیگر برای جامعه های دومک duméque، آستک Aztéque و اینکا و اما بدشواری برای روسیه تزاری قرن ۱۹ بکار برد. حتی با چنین محدودیتی در کاربرد آن، مفهوم مورد بحث برای توضیح اختلافهایی که میان چین باستان و دولت های آمریکایی پیش از کریستف کلمب وجود دارد، کافی نیست. از این رو، این مفهوم در رکود قرار دارد و دلیل آن مشهود است. مفهوم مورد بحث مسایل حقیقی را می نمایاند، اما فراسوی فرمول ها و شهودهای درخشان و برانگیزنده در وضع بسیار گلی باقی می ماند. و برای این که ظرفیت پاسخ دادن به مسایل را داشته باشد، هنوز تدوین آن بسیار ناچیز است.

## پانویس ها:

- 1-La Politique, IX, 3.
- 2- A. SMITH, *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, Londres, 1976; R. JONES, *An Essay on the Distribution of Wealth and on the Sources of Taxation*, 1ère partie, "Rent", Londres; 1831.
- 3- G.W.F. Hegel, *Leçons sur la Philosophie de l'Histoire*, trad. Par J. Gibelin, Paris, Vrin, 1946, p. 147.
- ۴- همانجا صفحه ۱۰۹. هگل درباره هند و چین نوشت: «سرنوشت نهایی امپراتوری های آسیایی تسلیم شدن در برابر اروپاییهاست. و چین نیز روزی باید به این سرنوشت تن دهد». در مقایسه با آن مارکس در مقاله *the Futurs Results of british Rule in India* که در ۸ اوت ۱۸۵۳ در «نیویورک دیلی تریبون» انتشار یافت نوشت «هند نمی توانست از سرنوشت مغلوب شدن وارهد و سراسر تاریخ آن» اگر تاریخ وجود دارد، تاریخ فتوحات متوالی است که او همواره دستخوش آن بود. جامعه هندی به هیچ وجه تاریخ، دست کم تاریخ شناخته ندارد. آنچه آن را تاریخ می نامیم، تنها تاریخ اشغالگران متوالی است که امپراتوری های خود را روی پایه تأثیرپذیر این جامعه تغییرناپذیر و بی تفاوت برپا کردند».
- 5- Cf. KOEBNER, "Despon and Despotism: vicissitudes of a political term". *Journal of the Warburg and Courtauld Institutes*, 1951, reprint Klaus Reprint, Nendeln, 1970. p. 275-302; et S. STELLING-MICHAUD, "Le mythe du despotisme oriental", Schweiz. Beitr. Zur Allg. Geschichte 18/19, 1960-1961, P. 328-346.
- 6- Marx, *Contribution á la Critique de l'Économie Politique*, Paris, Éditions sociales, 1872, p. 5.
- 7- "Formes qui précèdent le mode de production capitaliste", texte qui figure dans "*Le chapitre de Capital*", cahp. III des Manuscrits économiques de 1857-1858 [Grundrisse], Paris, Éditions sociales, 1980, t. I, p. 410-452. Nous utilison la traduction publiée dans l'ouvrage *Sur les sociétés Précapitalistes*, op. cit., p. 180-226.
- 8- "Formes qui précèdent le mode de production capitaliste", texte cité, p. 184.
- 9- Ibid., p. 205.
- 10- "Formes qui précèdent le mode production capitaliste", texte cité, p. 184.
- 11- MARX, "The future results of British Rule in India", art. cité. in *Sur les sociétés précapitalistes*, p. 178.
- 12- Id., dans un article paru le 20 sept. 1858 dans le *New York Daily Tribune*. Son titre, d'après les camets de Marx. Devait être "Die Geschichte des Opiumhandels" [L' Histoire de commerce de l' opium]. Repris in MEGA, Berlin Dietz Verlag, vol. 12, p. 556.
- 13- Id., *Le Capital*; Paris Éditions Sociales, 1950, liv. I, t. 2, p. 48.
- 14- Id., "The British Rule in India", "*New York Daily Tribune*" 25 juin 1853, in *Sur les sociétés précapitalistes*, op. cit., p. 177.
- 15- Ibid.
- 16- Ibid.

17- Id., "The Future Resultat of British Rule in India", art. cite, in *Sur les sociétés précapitalistes*, p. 178.

18-Id., 3e brouillon de la letter á Vera Zaasoulitch, mars 1881. In *Sur les sociétés précapitalistes*, op. cit. p. 338.

19- Ibid., 1er brouillon, p. 321.

20- Cf *Sur les sociétés précapitalistes*, op. cit., p. 381. "L' Époque franque" fait partie, avec " La Marche" et " Sur l' Histoire des anciens Germains", d' une série de textes écrits par Engels en 1882 et destinés á éclairer pour les ouvriers allemands l' histoire de la nation allemande. Engels reprend á son compte les théses des brouillons de la lettre de Marx á Vera Zassoulitch. Les trois textes cités ont été traduits en français et publiés á la suite de *L' origine de la Famille, de la propriété privée et de l' État* (Paris, Éditions sociales, 1945).

21- K. MARX, *Contribution á la critique de l' Économie Poilitique*, Paris, Éditions Sociales, 1972, p. 5.

22- Id., *Le Capital*, op. cit. liv. III, t. 3, p. 176.

23- Ces textes faisaient partie des *Grundrisse der kritik der Politischen Ökonomie*, publié pour la première fois á Moscou en 1939 par les soins de l' Institut Marx-Engels-Lénine, et en allemand á Berlin, chez Dietz, en 1953.